

## بسترهای اندیشه‌ورزی در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در دوره معاصر

محمد رحیم عیوضی\*

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

(تاریخ دریافت: ۱۷/۱/۱۹ - تاریخ تصویب: ۱۷/۲/۲۴)

چکیده:

در سیر تحولات معرفتی در عرصه مطالعات علوم انسانی، مقولات اندیشه‌ای از جمله اندیشه سیاسی بر اساس گرایشهای کمتر انتقادی و بیشتر تقلیدی و متأثر از ورود ترجمه‌ای مباحث، بستر اندیشه‌ورزی سیاسی و اجتماعی از قوت کافی برخوردار نشده است. حتی پس از انقلاب اسلامی نیز تقسیم‌بندی قابل اطمینان نحله‌ها و آثار در حیطه اندیشه سیاسی شکل نگرفته است. این در حالی است که مقوله تولید علم و ضرورت نظریه‌پردازی که از اهداف استراتژیک نظام سیاسی محسوب می‌شود، ضرورت اندیشه‌ورزی سیاسی و تأمل در مقدمه اندیشه سیاسی به صورت روشمند و با اتکاء به مبانی معرفتی و شرایط محیطی جامعه اسلامی را مورد عنایت نخبگان و دست‌اندرکاران قرار می‌دهد. اما علی‌رغم شرایط و مقتضیات مناسب و تغییرات محیطی که موجب دگرگونی در سطح تقاضای جامعه شده است، همچنان طرح این سؤال اساسی مطمح نظر نخبگان و اندیشه‌ورزان قرار دارد:

چرا رکود فکری و تکوین اندیشه‌ورزی در ایران معاصر همواره مانع از برخورد خلاق و روزآمد با مفهوم و مباحث در «اندیشه سیاسی» شده است؟

واژگان کلیدی:

علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، اندیشه‌ورزی، اندیشه سیاسی

### مقدمه

با عنایت به تحولات تجربه شده در ایران معاصر به نظر می‌رسد در خصوص موضوع بحث می‌توان گفت ورود ترجمه‌ای مباحث علوم انسانی به‌طور کلی و علوم سیاسی به‌طور خاص از یک طرف و عدم سنخیت مبانی معرفتی این علوم و شرایط فرهنگی - سیاسی مولد آنان با مبانی معرفتی و شرایط فرهنگی - سیاسی در ایران معاصر از طرف دیگر، سبب شده است شناختی عمیق و چندبُعدی نسبت به مفاهیم رایج در این علوم بدست نیاید. به عبارت دیگر، مفاهیم در فضایی بیگانه با محتوای خویش، راهگشای حل معضلات و مقابله با چالش‌ها شده‌اند. از این رو، «تقسیم‌بندی موضوعات» که از اهمیتی بالا در تجزیه و ترکیب نزدیک به واقعیت مسایل و دستیابی به تحلیل‌های اطمینان‌بخش برخوردار هستند، بی‌بهره از شاخصها و معیارهای مورد اجماع، صورتی سلیقه‌ای یافته‌اند که نتیجه آن، خلط مباحث از یکسو و ضعف مذاقه، نقد و بازسازی نظریات سیاسی متناسب با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی شده است. لازم به ذکر است که آشفتگی مفهومی غیر از پیچیدگی واقعیات می‌باشد و نباید این دو را یکی پنداشت؛ بنابراین ویژگی آشوبی تغییرات و پویاییهای سیاسی، نباید به منزله مشروعیت هرج و مرج در مفاهیم سیاسی تلقی شوند. زیرا اساساً فلسفه وجودی و کارکرد مفاهیم، تسهیل درک به صورتی معنادار و منظم است. با در نظر داشتن این مقدمه، فرضیه اصلی این مقاله عبارت است از اینکه: رکود فکری و تکوین اندیشه‌ورزی براساس تقلید و ترجمه صرف در ایران معاصر مانع از برخورد خلاق و روزآمد با مفهوم و مباحث «اندیشه سیاسی» شده است.

### بسترهای اندیشه‌ورزی در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در دوره معاصر

به شهادت تاریخ رشته‌های علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در ایران روش مسلط در جوامع دانشگاهی ایران، متأثر از روش‌های آمریکایی و فرانسوی است و گرایش به «عملگرایی» و عدم پرداختن به تحلیل‌های موشکافانه و عمیق از خصایص این گونه روشهاست. لذا در مجامع علمی، بدون توجه به حدود و ثغور محدوده مورد نظر - اندیشه سیاسی - به طرح مطالب متنوع، ذیل این عنوان می‌پردازند (ازغندی، ۱۳۷۸، ص ۴۶).

علی‌رغم فراز و نشیب‌ها و تغییرات دانشگاهی به نظر دکتر ازغندی: علم سیاست در ایران پیش از انقلاب و پس از انقلاب، چندان تغییری نکرده و دچار تحول اساسی نشده است (همان، ص ۴). علم سیاست معاصر ایران از لحاظ عملی و نظری ملهم از دو رشته حقوق و جامعه‌شناسی فرانسوی از یکسو و علم سیاست آمریکایی از سوی دیگر است. به دیگر سخن، سرچشمه علم سیاست نظری ایران، دستاوردها و افکار و آثار حقوقدانان و جامعه‌شناسان سیاسی فرانسوی است؛ همچنانکه اتکای علم سیاست عملی ایران به ویژه از اواسط دهه

۱۳۴۰، به روشها و مطالعات آثار علمای علم سیاست آمریکایی بوده است (همان، ص ۱۳۹). رویهم‌رفته دیدگاه فرانسوی آموزش و تدریس سیاست که متکی بر فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی و حقوق است و بر انکارگرایی ذهنی مبتنی است، کارش به عام‌گرایی می‌انجامد و در نهایت قادر به شناخت و تبیین پدیده‌های اجتماعی بصورت واقع‌بینانه نیست (همان، ص ۱۴۴).

همسایه نزدیک این رشته یعنی جامعه‌شناسی نیز همین وضع را دارد. به گفته دکتر ارملی اکثر افراد درگیر در حوزه جامعه‌شناسی نظری ایران (جامعه‌شناسی اثباتی) در فرانسه تحصیل کرده و متأثر از حوزه جامعه‌شناسی با رویکرد اثباتی (اندیشه‌های آگوست کنت و امیل دورکیم) بوده و در جهت دفاع از بینش کارکردی برآمده‌اند... در گرایش نظری جامعه‌شناسی ایران با سه رویکرد اصلی روبرو هستیم:

۱. رویکرد انتقادی متأثر از مارکسیسم؛

۲. رویکرد انتقادی علمی - ژورنالیستی؛

۳. رویکرد اثباتی و علم‌گرایانه (آزاد ارملی، ۱۳۷۸، صص ۲۱۰ و ۲۱۱).

سیدجواد طاهایی در مقاله‌ای از تسلط تفکر فرانسوی بر محافل فکری ایران یاد می‌کند و می‌نویسد: انگاره خاص جامعه فکری کشور ما... عبارت از انگاره فرانسوی است. این انگاره از فرهنگ سیاسی جامعه کهن فرانسوی که مشخصاً بر روشهای مشهور طی دوره انقلاب فرانسه تأثیر نهاد، اخذ شده است. برخی از خصایص این فرهنگ سیاسی جامع عبارتند از: انقلابی‌گری (به معنای داشتن سرهای پرشور و چشمداشت به روشهای کوبنده و آنی)، مخالفت با اهمیت سنتها، ارج نهادن به فضایل انتزاعی، مجادله‌گری و ناتوانی در نیل به اجماع، فردگرایی شدیداً سیاسی، تأکید بر عنصر حق (به مثابه آنچه باید از دولت گرفت و به تفکیک از عنصر تکلیف)، حسد ذاتی به افران<sup>۱</sup>، (توکویل حسد را ویژگی ذاتی نظامهای دموکراتیک می‌نامد) و سوءظن شدید به نهاد دولت (طاهایی، ص ۵۶).

روی دیگر سکه و در طرف دیگر، نگرش آمریکایی است. نگرش عملگرا و فایده‌طلب؛ به دنبال راه‌حلهای فوری و عاجل می‌گردد و اهل اندیشه و اندیشیدن نیست و تفکر به معنای تأمل کردن و درنگ کردن، جایی در آن ندارد. بقول لوئیس هارتز در آمریکا هرگز یک جنبش و یا حزب سیاسی لیبرال وجود نداشته است، آنچه داشته‌ایم، شیوه زندگی آمریکایی بوده است

<sup>۱</sup> توکویل در دموکراسی در آمریکا آورده است: پنهان کردنی نیست که تأسیسات و رسوم دموکراتیک، احساس رشک و حسد را در قلب انسان سخت تحریک می‌کند. این پدیده معلول فراهم بودن امکان کسب برابری و مساوات برای عموم نیست بلکه بیشتر معلول آنست که با وجود فراهم بودن امکان کسب مساوات و برابری با دیگران، وسایل نیل به آن در اختیار عموم قرار ندارد (الکسی در توکویل، تحلیل دموکراسی در آمریکا، ترجمه آقای رحمت‌الله مراغه‌ای، چاپ ۱۳۴۷، انتشارات زوار، ص ۴۱۰).

که در واقع از افکار جان لاک - بدون اطلاع از نقش وی در این مسأله - صیقلی ملی خورده است (اسپریگنز، ۱۳۷۷، ص ۴۴).

توماس اسپریگنز در کتاب «فهم نظریه‌های سیاسی» در خصوص عملگرایی آمریکاییان با لحنی سرزنش‌آمیز می‌نویسد: اگر اساس و بنیان نظام پایدار باشد و یا اعتقاد به استحکام آن موجود باشد، مسایل حاصل یک به یک و از طریق آزمون و خطا فیصله می‌یابند. بجای توجه به ریشه مسایل سیاسی یعنی حوزه‌ای که نظریه‌پردازی ضرورت پیدا می‌کند. آمریکاییها با «زدوبندهای ناشیانه» پیش می‌روند. براساس تعبیر ادmond برک، این عدم توجه به نظریه‌پردازی احتمالاً از یک وضع سیاسی نسبتاً پایدار حکایت می‌کند، البته این مزیت عملی سیاسی به زیان تفکر تمام می‌شود. عدم مهارت و پیچیدگی فکری در گستره سیاست آمریکا، با این‌که از محاسن آن نظام است، چیزی نیست که بتوان در تاریخ اندیشه به آن مفتخر بود... یکی از دلایل اینکه آمریکا در فهم دیگر کشورها و ملل و اینکه در رابطه‌اش با آنها دچار مشکل است، همین نکته است (همان، صص ۴۴ و ۴۵).

نمود و بازتاب این مسایل درخصوص نحوه تفکر در ایران به راحتی در قالب آشفتگی در سطوح و مراتب گوناگون تحلیل‌های سیاسی - اجتماعی و تشخیص و تعیین اولویتها قابل مشاهده است، امری که محصول و مولد نبود اجماع‌نظر در بین اندیشمندان این دیار است. این درهم‌ریختگی و پریشانی مجامع علمی در باره «اندیشه سیاسی» را می‌توان در تعاریف متعدد و متضاد و بلکه فراتر از این، تعاریف نقیضی یافت که نمی‌توان آنها را در کنار یکدیگر نهاد و مشخص نمی‌شود که اندیشه سیاسی چیست؟ نظریه سیاسی چیست؟ فلسفه سیاسی کدام است؟ وظیفه، هدف و روش دانشمند و پژوهشگر هریک از این عرصه‌ها کدام است؟ جالب توجه است که نویسندگان داخلی عموماً، سخنان خود را بدون استدلال و بدون مرجع ذکر می‌کنند و گویی هرکس براساس دریافت خویش می‌سازد و پیش می‌رود.

### مروری بر تعاریف ارائه شده

دکتر علی بیگدلی می‌نویسد: فلسفه سیاسی برخلاف اندیشه سیاسی که براساس مقتضیات زمان و مکان طرح‌ریزی شده است، وسعتی جهانشمول دارد و بار فلسفی هستی‌شناسی و آرمانگرایی دارد. مثل تئوری «فیلسوف شاه» افلاطون... فلسفه سیاسی برخلاف اندیشه سیاسی متوجه مبانی اخلاقی - مذهبی و انسانی است و تغییراتش روبنایی است، درحالی‌که اندیشه سیاسی زیربنایی است. بنابراین، فلسفه سیاسی به مباحث فلسفی ماوراءالطبیعه و هستی‌شناسی می‌پردازد. اما نظریه سیاسی فرع بر اندیشه سیاسی است که با توجه به شرایط روز در هر زمان و مکان از طرف اندیشمند مطرح می‌شود... حوزه عملکرد آن (نظریه سیاسی) محدود به کشور

یا منطقه است (بیگدلی، ۱۳۷۶)

محمدحسین جمشیدی برخلاف نظر فوق‌اندیشه سیاسی را نه فرع بر نظریه سیاسی بلکه یکی از ارکان آن به حساب می‌آورد، هرچند که تعریفی مستقل از «اندیشه سیاسی» ارائه نمی‌دهد (جمشیدی، ۱۳۷۷، ص ۳۱۸). در واقع، مفهوم مشخص‌نشده به دنبال مصادیق آن می‌رویم. سیدجواد طباطبایی در کتاب «زوال اندیشه سیاسی در ایران» در ذیل عنوان «زایش اندیشه سیاسی» بی‌توجه به عنوانی که انتخاب کرده در مطالبی که ارائه می‌کند، مکرر از عنوان «فلسفه سیاسی» استفاده می‌کند. گویی که «فلسفه سیاسی» با «اندیشه سیاسی» یکی است. ایشان نیز همچون سایرین و طبق عادت مألوف تعریفی از «اندیشه سیاسی» ارائه نمی‌دهند؛ هرچند آموخته‌ایم که در تحقیق علمی باید ابتدا به تعریف مفاهیم پرداخت. البته عدم دقت نظر، مشکلات و ایرادات دیگر را فراهم آورده که بررسی آن نیازمند فرصتی دیگر است.

موسی نجفی در مقاله‌ای تحت عنوان «اندیشه سیاسی در متون تاریخی» هیچ تعریفی از «اندیشه سیاسی» ارائه نمی‌کند و در واقع آن را همچون کلیتی تجزیه‌ناپذیر رها می‌کند (نجفی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۰).

دکتر عبدالرحمن عالم که دو جلد کتاب در زمینه تاریخ فلسفه سیاسی غرب به رشته تحریر درآورده است صحبتی در باب نسبت «اندیشه سیاسی» و «فلسفه سیاسی» به میان نیاورده است. وی در جلد اول، هیچ‌گونه تعریفی از «فلسفه سیاسی» یا «اندیشه سیاسی» بدست نمی‌دهد و به دلخواه، فصول متعدد را تحت عنوان اندیشه سیاسی یا فلسفه سیاسی ارائه کرده است؛ مانند «اندیشه سیاسی پیش از سופسطها»، «اندیشه سیاسی سופسطها»، «اندیشه سیاسی سقراط»، «اندیشه سیاسی دوره یونانی‌گری»، «فلسفه سیاسی در دوره افول دستگاه پاپ»، «سهم فلسفه سیاسی سده‌های میانه». ایشان در نگارش جلد اول از کتبی با عناوین Political Thought و Political Theories استفاده کرده‌اند (عالم، ۱۳۷۸، ص ۱۳). اما در جلد دوم کتاب رویه‌ای اندک متفاوت (عالم، ۱۳۷۷، ص ۱۷) در پیش گرفته‌اند و ارائه تعریفی از فلسفه سیاسی پرداخته‌اند اما تاریخ اندیشه را مترادف با فلسفه سیاسی پنداشته و معرفی کرده‌اند. طبق تعریف ایشان، فلسفه سیاسی یعنی «تفکر منظم درباره ماهیت، هدف‌ها، ساختار و قدرت دولت که از یکسو برای فهم و شناخت واقعی دولت و از سوی دیگر، برای حفظ یا تغییر آن است. فلسفه سیاسی فعالیت فکری و ذهنی است با هدف پرداختن به مسایل و دشواریهای اجتماعی و سیاسی و حل و رفع آنها و از زمانی آغاز شد که انسان‌ها به حفظ آزادی خود در برابر اقتدار دولت توجه کردند. اما همه انسانها این توانایی فکری را نداشتند و فقط عده‌ای درباره موضوع‌های اصلی فلسفه سیاسی اندیشیدند، سخن گفتند یا نوشتند... نسلهای آینده در نگاه به گذشته‌ها با مجموعه اندیشه فیلسوفان نیز آشنا شدند، و آن را تاریخ اندیشه یا فلسفه سیاسی نامیدند (عالم،

۱۳۷۵، صص ۲۱ و ۲۲). با وجود این، در فصل‌بندیها همچنان از عناوین «اندیشه سیاسی» و «فلسفه سیاسی» استفاده شده و همانند جلد اول بیشتر عناوین «اندیشه سیاسی» است. گفتنی است گسترانیدن محدوده آنچه به زغم نویسنده کتابهای فوق، فلسفه سیاسی می‌باشد به اندازه تاریخ اندیشه‌ها، بسیار خطرناک است. دکتر عالم در کتابی دیگر در توضیح نظریه سیاسی نوشته‌اند: نظریه سیاسی اینک در واقع به سنجش و ارزیابی نهادهای گوناگون سیاسی می‌پردازد تا دریابد آیا این نهادها قادرند منافع مردم را تأمین کنند یا نه (عالم، ۱۳۷۵، ص ۲۲). ایشان در ادامه با نگاهی غیرعلمی مطالبی را آورده‌اند که می‌توان آن را از جمله مصادیق پراکندگی و نبرد انسجام ذهنی و فکری فضای اندیشه‌ای در ایران به‌شمار آورد. وی چنین ادعا کرده است: امروزه پرداختن به نظریه سیاسی دیگر کاری برای اوقات فراغت عده‌ای فارغ از غم نان نیست، بلکه کار کسانی است که به آن علاقه دارند و می‌خواهند به نظریه‌پردازی سیاسی بپردازند تا جریان‌های سیاسی را تبیین کنند.

در مقابل، باید پرسید آیا آنان که در گذشته به نظریه سیاسی می‌پرداختند برای گذراندن اوقات فراغت بوده؟ و اینکه فارغ از غم نان به نظریه‌پردازی می‌پرداختند؟ باید اشاره کرد که مفهوم «اوقات فراغت» کاملاً جدید و نتیجه زندگی ماشینی است که تصور آن برای پیشینیان غیرممکن بوده است.

نویسنده دیگر، سیدعلی محمودی مخالف اصطلاح «فلسفه سیاسی» بوده و بجای آن از اصطلاح «فلسفه سیاست» بهره جسته است. سیدعلی محمودی در کتاب «عدالت و آزادی» مفصلاً در این مورد استدلال کرده و نوشته است: از اصطلاح «فلسفه سیاسی» اینطور می‌فهمیم که فلسفه‌ای در اختیار داریم که ماهیتاً «سیاسی» است؛ اما آیا چنین است؟

تحت عنوان شاخه‌ها یا شعب «فلسفه»، تاکنون ده عنوان احصاء شده است، بدین قرار: فلسفه اخلاق، فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه منطق، فلسفه تعلیم و تربیت، فلسفه علم، فلسفه حقوق، فلسفه هنر، فلسفه زبان، فلسفه دین، فلسفه تاریخ. در تمامی این اصطلاحات، ترکیبات بصورت «مضاف و مضاف الیه» است؛ لیکن در اصطلاح «فلسفه سیاسی»، ترکیب به صورت «صفت و موصوف» بکار رفته است؛ چرا چنین است؟ چرا می‌گوییم «فلسفه سیاسی» ولی نمی‌گوییم «فلسفه دینی»، «فلسفه تاریخی»، «فلسفه زبانی» و «فلسفه اخلاقی»؟ به نظر می‌رسد این اتفاق فقط در باب «فلسفه سیاسی» رخ داده است و نه دیگر عناوین. اگر از اصطلاح «فلسفه سیاسی» اینگونه دریابیم که فلسفه‌ای وجود دارد با ماهیت «سیاسی»، بلافاصله این پرسش مطرح می‌شود که این فلسفه چگونه فلسفه‌ای است؟ تعریف آن کدام است؟ و اگر فیلسوفی مدعی چنین فلسفه‌ای شد؛ منطقاً باید بپذیرد و اثبات کند که در قلمرو فلسفه، فلسفه‌های مشابه دیگر نیز وجود دارد. فی‌المثل فلسفه‌ای که ماهیتاً حقوقی است (فلسفه

حقوقی) و فلسفه‌ای که ماهیتاً تاریخی است (فلسفه تاریخی) و یا فلسفه‌ای که ماهیتاً زبانی است (فلسفه زبانی). آیا به راستی فلسفه‌هایی با ماهیات حقوقی، تاریخی، زبانی و... وجود دارد؟ ... به نظر می‌رسد اگر اصطلاح مبهم «فلسفه سیاسی» را به کنار نهیم و اصطلاح «فلسفه سیاست» را بکار ببریم، بتوانیم تصویری روشن از آن ارائه کنیم و به تحلیل مفاهیم آن بپردازیم. اصطلاح «فلسفه سیاسی» ظاهراً ترجمه (Political Philosophy) غربیان است که عیناً وارد ادبیات فارسی شده است. اصطلاح «فلسفه سیاست» (Philosophy of politics) را من در متون فلسفی غربیان در باب سیاست ندیده‌ام؛ لیکن در برخی نوشته‌های نویسندگان غربی مشاهده می‌شود که از اصطلاح «فلسفه سیاسی» (Political Philosophy) مفهوم و حتی اصطلاح «فلسفه سیاست» را مراد کرده‌اند. می‌گوییم «فلسفه سیاست» و مرادمان این است که «سیاست» موضوع فلسفه قرار گرفته است؛ فلسفه، سیاست را مورد سوال و چون و چرا قرار می‌دهد، می‌کوشد آن را تحلیل کند و به ارزیابی آن بپردازد. آن را نقد کند و از «چیست»ی و «چرا»یی آن سخن بگوید. در فلسفه سیاست، فیلسوف از ماهیت سیاست پرسش می‌کند و موضوع سیاست را در آزمایشگاه فلسفه با تیغ تحلیل فلسفی تشریح می‌کند و می‌کوشد میزان اعتبار آن را مورد بررسی قرار دهد (محمودی، ۱۳۷۶، صص ۱، ۲ و ۳). جالب توجه است ایشان در کتابی دیگر که یکسال بعد به چاپ رسیده است (محمودی، ۱۳۷۷، ص ۴۳) بدون توجه به استدلال‌های مفصل خود در کتاب پیشین، از اصطلاح «فلسفه سیاسی» به کرات استفاده کرده‌اند. ضمن آنکه در آغاز کتاب حتی یک تعریف کوتاه از فلسفه سیاسی ارائه نداده و در این کتاب هم مشکل بی‌توجهی به ضرورت ارائه چارچوب تئوریک و تعریف مفاهیم وجود دارد.

نمونه دیگر از عدم تفکیک مفاهیم جهت تعیین حوزه یادشده نظر دکتر سیدعلی‌اصغر کاظمی است: فلسفه سیاسی، بنا به سرشت پرسشگر و حقیقت‌جوی خود، غایات سیاسی در جامعه را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهد و می‌کوشد میزان کارایی و اعتبار آن را مورد سنجش عقلی و استدلالی قرار دهد... فلسفه سیاسی، ارزش‌ها و هنجارها و کنش‌های آن نظام را با معیارهای عقلی مورد ارزیابی قرار می‌دهد... کار فلسفه و فیلسوف سیاسی فراتر از توصیف و تبیین می‌رود و با پرداختن به «باید» و «نباید»ها، «هست»ها و «نیست»ها و تحلیل عقلانی آنها به یک سلسله تجویزها می‌رسد که خطوط کلی حرکت جامعه را برای نیل به سعادت و نیک‌بختی ترسیم می‌کند (کاظمی، ۱۳۷۶، صص ۴۳ و ۴۴). سیدعلی قادری در مقدمه‌ای که بر «کتاب‌شناسی اندیشه سیاسی» نگاشته، آورده است: اگر بخواهیم اندیشه سیاسی را در عبارتی کوتاه تعریف کنیم چنین می‌شود: آن دسته از باورهای فلسفی است که مستقیماً به اداره امور مردم مرتبط است (حسینی، ۱۳۷۳، ص ۱۳). دکتر علی اکبر در کتاب سیری در اندیشه‌های سیاسی به کاوشی تاریخی در درک این مفهوم پرداخته و نوشته: اندیشه سیاسی ترجمه‌ای است در مقابل

اصطلاحات زیر:

۱. تئوری سیاسی Political theory؛

۲. فلسفه سیاسی Political Philosophy؛

۳. ایدئولوژی سیاسی Political thought؛

۴. دکترین سیاسی Political ideas.

مفاهیم مرکب فوق عمدتاً مترادف با یکدیگر بکار برده می‌شوند، هرچند که ممکن است در بررسی دقیقتر تفاوت‌هایی میان این مفاهیم وجود داشته باشد. مخصوصاً بین دو کلمه تئوری (theory) و فلسفه (philosophy) که بدین ترتیب مسأله تمایز و تشابه بین این دو مطرح می‌شود. تا پایان قرن گذشته دو کلمه تئوری و فلسفه و همچنین کلمه علم (Science) را مترادف با یکدیگر بکار می‌بردند. نوع خاص از اندیشه‌های سیاسی بنام دکترین سیاسی (political doctrines) یا ایدئولوژی سیاسی (political ideology) خوانده می‌شود همانطوری که از نام آن پیداست در رابطه نزدیک با سیاست بوده است (اکبر، ۱۳۷۰، ص ۱). دکتر حسین بشیریه در کتاب دولت عقل در گفتار اول آن با عنوان مسایل اساسی در فلسفه سیاسی می‌نویسد: موضوع بحث فلسفه سیاسی کل دولت یا جامعه سیاسی است و یا به سخن دیگر دل‌نگرانی اخلاقی برای کیفیت زندگی کل جامعه سیاسی ویژگی اصلی فلسفه سیاسی است. در فلسفه سیاسی جدا کردن ابعاد توصیفی و تحلیلی از جهات تجویزی و هنجاری ممکن نیست (بشیریه، ۱۳۷۴، ص ۴). وی فلسفه سیاسی را معادل political theory در نظر گرفته است و در نسبت فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی و تفاوتشان می‌نویسد: فلسفه سیاسی، اغلب به شیوه‌ای انتزاعی با غایت حکومت و ابزارهای مناسب دستیابی به آنها و مالا با بهترین شکل حکومت ممکن سروکار دارد. موضوعات اصلی فلسفه سیاسی را مباحثی چون چگونگی احراز حقیقت، عدالت، مبانی خیر و صلاح عمومی، لوازم آزادی و برابری، استوار کردن زندگی سیاسی بر اصول اخلاقی، دلیل و ضرورت وجود حکومت، دلایل اطاعت اتباع از قدرت و جز آن تشکیل می‌دهد. اندیشه سیاسی به معنای نوین کلمه نیز دارای علایق کم و بیش مشابهی است و از این رو بیشتر با فلسفه سیاسی قرابت دارد تا مثلاً با نظریه یا تئوری به معنای جدید. به این مفهوم. اندیشه سیاسی قرن بیستم در واقع دنباله فلسفه سیاسی قدیم است. اما از یک دیدگاه مهم میان آنها تفاوت وجود دارد و آن این که اندیشه سیاسی خصلتی عملگرایانه‌تر دارد و علایق انتزاعی‌تر فلسفه سیاسی از جمله بحث از دلایل و ضرورت و مبانی تکوین حکومت را کنار گذاشته است (بشیریه، ۱۳۷۶، ص ۱۷).

حاتم قادری با تأسی به برخی نظرات رایج در تبیین مفهوم اندیشه سیاسی می‌نویسد: منظور از «اندیشه سیاسی»، هم عطف توجه به منظومه‌ای فلسفی است که کلیت و شمولیت



تفکراتی را داشته باشد (نظریه)، و هم عقاید و آرای سیاسی را به مثابه «فعل سیاسی» دربرگیرد... در تاریخ اندیشه سیاسی اسلام و ایضاً ایران به دلیل وجود یک کلیت دربرگیرنده و عام که بر تمامی ابعاد اجتماع و زندگی اجتماعی و فردی شمولیت دارد، یعنی اسلام به مثابه یک دین، الزاماً تفکر اسلامی خارج و بیگانه از یک مجموعه و منظومه که اینجا جوهر و صبغه مذهبی دارد، قابل تصور نیست، هرچند باید به فوریت اضافه کرد که چنین صاحب اندیشه‌ای حتماً مرد سیاسی و یا پردازنده به امر سیاست نیست. به این ترتیب، اندیشه سیاسی آمیخته و مجموعه‌ای از فلسفه سیاسی که از کلیات و اصول اعتقادی نشأت می‌گیرد، با تأثرات تاریخی و امر سیاست است (قادری، ۱۳۷۰، صص ۷۱ و ۷۲). بنابراین، طبق نظر حاتم قادری اندیشه سیاسی دربردارنده فلسفه سیاسی است و نه برعکس. کتاب نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام که تقریر درس دکتر حمید عنایت با تصحیح و مقدمه دکتر صادق زیباکلام می‌باشد فاقد تعریف اندیشه سیاسی است. هرچند نبود تعریف را می‌توان با در نظر داشتن تقریری بودن آن قابل قبول دانست اما نکته قابل توجه، موضع‌گیری دکتر زیباکلام است که پس از سی سال این تقریرات را به صورت کتاب در آورده و اساساً مخالف «تعریف مفاهیم» است. بنابراین طبیعی است که در مقدمه خود کوچک‌ترین اشاره‌ای به معنا و مفهوم اندیشه سیاسی ننماید. ایشان به صراحت به مخالفت با سازماندهی روش‌شناختی در تحلیل‌های علوم انسانی پرداخته و می‌نویسد این فکر که: لازم است در طبع یک اثر در حوزه علوم انسانی رعایت «فرضیه»، «تئوری»، «چارچوب علمی» و روش قانونمند شود، مدتهاست که در مغرب زمین از پشت بام به زمین فروافتاده، اما به دلیل ضعف بنیه علمی و عقب‌ماندگی ما در مباحث علمی، هنوز سایه این باورهای منسوخ‌شده یک قرن پیش بر سر بسیاری از اساتید و محافل دانشگاهی ما سنگینی می‌کند. هنوزی بسیاری از اساتید ما در طبع آثار، مقالات یا تدوین پایان‌نامه‌ها، بجای فهم، نقد و بررسی موضوع، به گونه‌ای خشک، کاذب و مکانیکی صحبت از «متدولوژی علمی»، «ارائه فرضیه علمی» و «اثبات» و «ابطال» می‌کنند (عنایت، ۱۳۷۷، صص ۱۲ و ۱۳). در کتاب بحثهایی در اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم که به گفته نویسنده‌اش، قسمتی از آن از سالها قبل برای تدریس درس تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم ترجمه شده است و به مرور زمان، برخی مطالب، تجارب و نکته‌سنجیها بر روی آنها افزوده شده، (حلی، ۱۳۷۵، ص ۱۲) تعریفی از اندیشه سیاسی ارائه نداده است. در کتاب سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی (بشیریه، ۱۳۷۸، ص ۵۳) نیز تعریف و محدوده‌ای برای نظریه‌های سیاسی مطرح نشده است هرچند عناوین متعددی با همین عنوان آورده شده‌اند. در کتاب مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست (سیف‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۴۶) نیز تلاش‌های درخوری در باب بینش فلسفی و مباحث روش‌شناختی و شناخت‌شناسی نظریه‌های جدید علم سیاست انجام گرفته اما به صورت مشخص به تعریف آن (نظریه

سیاسی) پرداخته‌اند. در فرهنگ علوم سیاسی نیز صرفاً به اندیشه سیاسی آن هم در گستره‌ای نامحدود اشاره شده و در توضیح آن نوشته‌اند: این واژه در معنی موارد زیر بکار رفته است: ۱. افکار، نظریه‌ها و ارزشهای محرک خط‌مشی و رفتار سیاسی؛ ۲. نظریه سیاسی؛ ۳. فلسفه سیاسی؛ ۴. جامعه‌شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی (آقابخشی، ۱۳۷۵، ص ۳۰۴).

«در واژه‌نامه سیاسی». (یزدی، ۱۳۷۳، ص ۳۲)

در «واژه‌نامه سیاسی» و «فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی» (فولادوند، ۱۳۷۷، ص ۲۶۵) هم اصلاً معادلی برای هیچ‌یک ذکر نشده است، گویی چنین مفاهیم و اصطلاحاتی وجود ندارند. نمونه دیگر، معادل‌گذاری عزت‌الله فولادوند است. وی مقاله مایکل گیلپی با عنوان Martin Heidegger, in History of political philosophy را «اندیشه سیاسی هایدگر» ترجمه کرده است (فاستر، ۱۳۷۶، ص ۹۳). جواد شیخ‌الاسلامی نیز Masters of political thought را به خداوندان اندیشه سیاسی ترجمه کرده (جونز، ۱۳۷۶، ص ۶۲) اما در متن از معادل‌های «فلسفه سیاسی» و «تئوری سیاسی» استفاده شده است و مشخص نیست که معادل انگلیسی آنها کدام کلمه است. همچنین علی رامین، مترجم دیگر مجموعه خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه‌اش مشابه شیخ‌الاسلامی است ضمن اینکه از «نظریه سیاسی» هم استفاده کرده که معادل انگلیسی‌اش مشخص نشده است. البته در برخی منابع دغدغه‌ها و تلاش‌هایی نیز مشاهده می‌شود که شایسته توجه‌اند هرچند کافی نیستند. به‌عنوان مثال می‌توان به مطالب آغازین کتاب تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (جلد اول) نوشته دکتر حسین بشیریه اشاره کرد. لیکن در مجموع به نظر می‌رسد در چنین وضعیتی که مشخص نیست در مورد چه موضوعی و در چه محدوده‌ای سخن می‌گوییم پیچیدگی ناشی از تداخل موضوعات و انتقال تحلیلها که حتی در باب تعریف‌های حساب شده وجود دارد؛ دوچندان شده و مانع از رسیدن به یک اجماع مطلوب علمی و آکادمیک در باب مسایل می‌شود. اکنون از نگاه مقایسه‌ای برای روشن‌تر شدن بهتر ضعف موجود بهره می‌گیریم و به نوشته‌های خارجی اشاره می‌نماییم. برخلاف متون سیاسی که مؤلفان ایرانی نوشته‌اند و به برخی از آنها اشاره شد غربیها بسیار روشمندتر و مقیدتر به این مقوله پرداخته‌اند. هرچند با قطعیت نمی‌توان از یک اجماع فراگیر سخن گفت، لیکن روشمندی در بررسی‌ها و تقید به آن در ترسیم حوزه اندیشه سیاسی و سایر حوزه‌های مرتبط و متصل با آن قابل توجه است. توماس اسپریگنز در کتاب «فهم نظریه‌های سیاسی» به نظر می‌رسد که «نظریه سیاسی» را هم‌تراز و در محدوده «فلسفه سیاسی» می‌داند و می‌نویسد: فهم نظریه‌های سیاسی بالاتر از مطالعه صرف کتابهای فلسفه سیاسی است (اسپریگنز، همان، ص ۱۶). او در آغاز کتاب اقدام به روشن‌سازی مفهوم «نظریه‌های سیاسی» می‌نماید و با آگاهی از

تنوع تعاریف کوشش خود را با این جمله آغاز می‌کند: عبارت «نظریه‌های سیاسی» معانی گوناگون دارد (همان، ص ۱۷).

در کتاب فلسفه سیاسی ویراسته آنتونی کوئینتن مقاله‌ای از جان پلامناتس با عنوان «کاربرد نظریه سیاسی» آورده شده و در قسمتهای مختلف در کنار اصطلاح «نظریه سیاسی»، «فلسفه سیاسی» آورده شده است. به گفته وی: مراد من از نظریه سیاسی (political theory) توضیح نحوه عمل یا عملکرد حکومتها نیست، بلکه تفکر منظم درباره غرض و غایت حکومت است. از این رو، شاید بهتر بود به جای تعبیر نظریه سیاسی از تعبیر فلسفه سیاسی (political philosophy) استفاده می‌کردیم که هم معنای آن است و اگر من این کار را نکرده‌ام به آن لحاظ بوده که امروزه لفظ فلسفه، خصوصاً در کشورهای انگلیسی زبان، در معنایی محدودتر از آنچه سابقاً به کار می‌رفته، استعمال می‌شود (پلامناتس، ۱۳۷۱، صص ۴۴ و ۴۵).

پلامناتس ادعان می‌کند: محققاً راست است که نظریه سیاسی یا فلسفه سیاسی معرفتی از آن نوع که علم سیاست ارائه می‌کند به بار نمی‌آورد، و باز درست است که نظریه سیاسی یا فلسفه سیاسی خواسته است نقش علوم سیاسی را نیز ایفا کند (همان، ص ۴۷).

در کتاب خداوندان اندیشه سیاسی (جلد دوم قسمت اول) و. ت. جونز این دو مفهوم را در کنار و همپای یکدیگر آورده است و وظیفه فروتنانه «فلسفه سیاسی» را چنین ذکر می‌کند: معنی و مفهوم دولت را از لحاظ اشخاص مختلف که در آن زندگی می‌کنند، مشخص و قابل فهم سازیم. بدین ترتیب به تعداد افراد مختلف بشر، فلسفه‌های سیاسی وجود خواهد داشت (جونز. همان، ص ۱۰). وی در چند سطر بعد هدف نظریات سیاسی را چنین بیان می‌کند: ارائه طرحی است که در قالب آن بتوان واقعیات را نظم و ترتیب بخشید و تجربه‌هایی که بدون چنین طرحی، بی‌نظم و نامربوط به نظر می‌رسد، معنی و مفهوم بخشید. هر اندازه بخواهیم واقعیات دارای معنی و مفهوم بیشتر شوند، به همان میزان، ساختن یک طرح رضایت‌بخش مشکل‌تر خواهد بود، لیکن هر قدر نظریه (تئوری) بهتر و مناسب‌تر باشد، واقعیات بیشتر می‌توانند معنی‌دار و قابل فهم گردند (همان).

البته این مباحث در این کتاب تحت‌عنوان کلی اندیشه سیاسی می‌آید و گویی که اندیشه سیاسی فراتر از فلسفه سیاسی و نظریه سیاسی است.

ویلیام. تی. بلومر در کتاب نظریه‌های نظام سیاسی تقریباً همین وظیفه و موضوع را ذکر کرده و نوشته است: در اغلب نظریه‌های سیاسی «سیاست» با «حکومت عمومی» به هم ارتباط داده شده‌اند (بلومر، ۱۳۷۳، ص ۳۱).

نظریه سیاسی تبیین موضوع سیاست است، درک عام جهان سیاسی است، چارچوب مرجع است. بدون آن نمی‌توانیم رویدادی را به‌عنوان رویداد سیاسی بشناسیم و بگوییم چرا آن حادثه

روی داده، خوب بود یا بد و در آینده چه رویدادهایی محتمل اند (همان، ص ۲۴). در کتابهای دیگر نیز شواهد فراوان در اهتمام نویسندگان سیاسی و اجتماعی دیده می‌شود. همچنانکه پیشتر گفته شد هدف از مقایسه کوششهای متفکران داخلی با نظرات برخی نویسندگان غربی توجه دادن به حساسیت نسبت به منظور و مقصود مفهوم بکار گرفته شده و رابطه آن با سایر حوزه‌ها و پدیده‌های مورد بررسی نویسنده می‌باشد. به عبارت دیگر، توجه به روشمندی در اظهار نظر و پردازش مطالب، محور اصلی است که در برخی از متفکران داخلی نیز قابل مشاهده بود. نتیجه آنکه فرآیند مفهوم‌سازی نیازمند مسئولیت‌شناسی علمی است که در وجه کاربردی‌اش خواه‌ناخواه صبغه سیاسی نیز می‌یابد. از این‌رو، نیاز و ضرورت سامان‌بخشی مفاهیم، مشروط به پذیرش مسئولیت علمی - سیاسی و بهره‌جویی از دیدگاهی انتقادی است که تناسب مفاهیم و واقعیت را بیش از پیش بوجود آورد و تحلیلها را مشکل‌گشا گرداند. هرچند که این تناسب می‌تواند بنا به مکتب مورد پذیرش متفکران، از تنوع و تکثر برخوردار باشد.

#### نتیجه

مفاهیم به مثابه طُرق انتظام‌بخشی به واقعیات متکثر و پراکنده به‌صورتی قابل فهم، از اهمیت اساسی در درک تحولات جوامع برخوردار هستند. اندیشه سیاسی نیز که ربطی مستقیم با تغییرات جوامع دارد همچون یکی از مفاهیم مهم در مطالعات سیاسی به‌شمار می‌رود. بدیهی است که این مفهوم متناسب با سرعت تغییرات نیازمند بازنگری و بازاندیشی است. در ایران معاصر که به‌صورتی اجباری و از طریق اقتضائات سیاسی و نه سنخیت و تعاملات فرهنگی، تحولاتی متعدد و سریع را تجربه می‌کند، مقولات اندیشه‌ای از جمله اندیشه سیاسی براساس گرایشاتی کمتر انتقادی و بیشتر اقتباسی صور فهم را شکل و سامان داده‌اند. از این‌رو خلط حوزه‌های مختلف و عدم حساسیت لازم جهت مفهوم‌شناسی و مفهوم‌سازی، نوعی سردرگمی در این زمینه را موجب شده است. بستر اندیشه‌ورزی سیاسی و اجتماعی در ایران معاصر از قوت کافی برخوردار نبوده و موضوع مهم مفاهیم و تحدید موضوعات به حالت تعلیق درآمده است. آشفتگی‌هایی که بنا به دلایل مختلف پدید آمده‌اند مانع از تأمل و پیگیری مداوم مباحث مربوطه شده و به تداوم سردرگمی و فقدان اجماع مدد می‌رساند. تاکنون «تقسیم‌بندی قابل اطمینان نحله‌ها و آثار در حیطه اندیشه سیاسی» وجود ندارد و «واژه اندیشه سیاسی بطور عام برای اشاره به فلسفه سیاسی، نظریات سیاسی یا به‌ندرت برای مواضع سیاسی بکار رفته است». ناگفته نماند آنچه که در ایران بر دشواری موضوع می‌افزاید ویژگی اسلامی بودن فرهنگ و

اندیشه‌هاست که علی‌رغم پیچیده کردن بحث برخی ساده‌انگاری‌ها را نیز سبب شده است.<sup>۱</sup> با وجود، این گذر سریع بر تعاریف ارائه شده ما را به یک نتیجه مقدماتی می‌رساند که نیازمند مذاقه مستمر و جستجوی دقیق در منابع بیشتر است. بر این اساس، می‌توان گفت از آنجایی که نظریه، ترجمه «تئوری» از کلمه یونانی «تئورین» به معنای نظر کردن و دقت نمودن گرفته شده است و از سوی دیگر فلسفه تلاش دارد که با پرهیز از ظواهر و عوارض موجودات به نظر کردن به هستی آنها بپردازد، «نظریه سیاسی» و «فلسفه سیاسی» و امثال یکدیگرند و «اندیشه سیاسی» حاصل نظرگاه اندیشمند سیاسی است، و بدین‌گونه اندیشه سیاسی پرداخته و متجلی می‌شود، ضمن آنکه آن نظرگاه برآمده از فلسفه و نگرش خاص آن اندیشمند سیاسی است. اندیشه سیاسی یک سر در نظریه سیاسی دارد و در سطحی عمیق‌تر وابسته به فلسفه سیاسی است. بنابراین با توجه به جدیت مقوله تولید علم و ضرورت آن در ایران امروز، لازم است اندیشه‌ورزی سیاسی و تأمل در مقوله اندیشه سیاسی بصورت روشمند و با اتکاء به مبانی معرفتی و شرایط محیطی مورد تجدیدنظر قرار گیرند. در این صورت تنوعات، در محدوده‌ای قابل تشخیص و متأثر از ویژگی‌هایی مشهود و خاص فرهنگ ایرانی - اسلامی به صورتی معنادار درمی‌آیند و تجلی تأملات نخبگان و اندیشمندان سیاسی علی‌رغم تکثر به صورتی مثبت و مفید به حال فهم سیاسی، منشاء نظریه‌سازی سیاسی خواهند شد. البته تغییرات محیطی همچون عاملی مهم به دگرگونی در سطح تقاضا می‌انجامد که این واقعیت، حساسیت نسبت به عرضه را به دنبال می‌آورد و همچنانکه در برخی موارد مشاهده شد، اظهارنظرهای متأخر با دقت نظر بیشتر صورت گرفته بودند.

### منابع و مأخذ:

۱. آزادارمکی، تقی، (۱۳۷۸)، جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی در ایران. مؤسسه نشر کلمه، چاپ اول.
۲. آقابخشی، علی، با همکاری مینو افشاری‌راد، (۱۳۷۵)، فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، چاپ دوم.
۳. ازغندی، علیرضا، (۱۳۷۸)، علم سیاست در ایران، انتشارات باز، چاپ اول.
۴. اسپریگنز، توماس، (۱۳۷۷)، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه: فرهنگ رجایی، انتشارات آگاه، چاپ سوم.
۵. اکبر، علی، (۱۳۷۰)، سیری در اندیشه‌های سیاسی معاصر، مؤسسه خدمات فرهنگی - انتشاراتی الست، چاپ اول.
۶. بشیریه، حسین، (۱۳۷۴)، دولت عقل، مؤسسه نشر علوم نوین، چاپ اول.
۷. بشیریه، حسین، (۱۳۷۶)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (جلد اول)، نشر نی، چاپ اول.
۸. بشیریه، حسین، (۱۳۷۸)، سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی، مؤسسه نشر علوم نوین، چاپ اول.
۹. بلومر، ویلیام تی، (۱۳۷۳)، نظریه‌های نظام سیاسی (جلد اول)، ترجمه: احمد تدین، نشر آران، چاپ اول.
۱۰. بیگدلی، علی، (۱۳۷۶)، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب (جلد اول)، مؤسسه انتشاراتی عطا، چاپ دوم.

۱. به عنوان نمونه نجف لک‌زایی در مقاله‌ای به طبقه‌بندی اندیشه سیاسی اسلامی پرداخته و اشکالات آنها را متذکر شده است. (رجوع کنید به: نجف لک‌زایی. «درآمدی بر طبقه‌بندی اندیشه اسلامی معاصر». فصلنامه حکومت اسلامی. سال پنجم. شماره دوم. تابستان ۱۳۷۹، صص

۱۱. جمشیدی، محمدحسین، (۱۳۷۷)، اندیشه سیاسی شهید رابع، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول.
۱۲. جونز، . و. ت. ، (۱۳۷۶)، خداوندان اندیشه سیاسی (جلد دوم قسمت اول)، ترجمه: علی رامین، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم.
۱۳. حسینی، سیدحمید، (۱۳۷۷)، کتابشناسی اندیشه سیاسی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم.
۱۴. حلبی، علی‌اصغر، (۱۳۷۵)، بحثهایی در اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم. انتشارات اساطیر، چاپ اول.
۱۵. دوتوکویل، آلکسی، (۱۳۴۷)، تحلیل دموکراسی در امریکا. ترجمه: رحمت الله مقدم مراغه‌ای. انتشارات زوار، چاپ.
۱۶. سیف‌زاده، سیدحسین، (۱۳۷۹)، مدرنیته و نظریه‌های جدید در علم سیاست، نشر دادگستر، چاپ اول
۱۷. عالم، عبدالرحمن، (۱۳۷۷)، تاریخ فلسفه سیاسی غرب (دو جلد)، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، به ترتیب چاپ دوم ۱۳۷۸ و چاپ اول.
۱۸. عالم، عبدالرحمن، (۱۳۷۵)، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، چاپ دوم.
۱۹. عنایت، حمید، (۱۳۷۷)، نهادها و اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، انتشارات روزنه، چاپ اول.
- ۲۰- فاستر، مایکل، ب. ، (۱۳۷۶)، خداوندان اندیشه سیاسی (جلد اول قسمت اول)، ترجمه: جواد شیخ‌الاسلامی، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم.
- ۲۱- فولادوند، عزت‌الله، (۱۳۷۷)، خرد در سیاست (گزیده و نوشته و ترجمه)، طرح نو، چاپ دوم.
- ۲۲- قادری، حاتم، (۱۳۷۰)، اندیشه سیاسی غزالی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول.
- ۲۳- کاظمی، سیدعلی‌اصغر، (۱۳۷۶)، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، نشر قومس، چاپ اول.
۲۴. محمودی، سیدعلی، (۱۳۷)، عدالت و آزادی، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر، چاپ اول.
۲۵. محمودی، سیدعلی، (۱۳۷۷)، نظریه آزادی در فلسفه سیاسی هایزولاک. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
۲۶. نوروزی‌خیابانی، مهدی، (۱۳۷۲)، فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی، نشر نی، چاپ دوم.
- ۲۷- یزدی، عباس، (۱۳۷۳)، واژه‌نامه سیاسی، مرکز خدمات فرهنگی سالکان، چاپ اول.